

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال نهم، شماره شانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۶

بازتاب پیامدهای استبداد در شعر احمد مطر (علمی-پژوهشی)

دکتر علی اکبر محسنی^۱

چکیده

بی تردید، کشورهای عربی خاورمیانه و به ویژه عراق، در حالی که به لحاظ معادن نفت، گاز و دیگر ثروت‌های خدادادی در زمره کشورهای بسیار غنی جهان به‌شمار می‌روند، از نظر اقتصادی و صنعتی، اوضاعی بسیار عقب‌مانده و بحرانی دارند. به نظر می‌رسد این عقب‌ماندگی‌ها و نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی، یکی از مهم‌ترین عوامل بروز جنبش‌ها و خیزش‌های فراگیر اجتماعی و مردمی در این کشورهاست. بدیهی است که خود این عقب‌ماندگی‌های گوناگون نیز، ناشی از ساختار قدرت استبدادی و حکومت مطلقه سیاسی در این جوامع است؛ بنابراین، ساختار قدرت متصلب و استبدادی، همچنین ریشه‌دار بودن سنت در خاورمیانه عربی، بحران‌های عمیق و در نتیجه، پیامدهای ویرانگری را در عرصه‌های گوناگون زندگی مردم به وجود آورده‌است. شناخت این پیامدها و ریشه‌های مخرب آن، می‌تواند برای دست‌اندازان ادب سیاسی بسیار سودمند باشد. این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه تأمل در آخرین دیوان احمد مطر، می‌کوشد تا ویرانگرترین پیامدهای استبداد؛ یعنی نهادینه شدن ترس و اندوه در جامعه، گسترش انفعال و یأس اجتماعی در مردم، ترویج نفاق و دروغ، انحراف زبان، بحران هویت و در نتیجه عقب‌ماندگی اقتصادی و علمی و در نهایت، فروپاشی اجتماعی و فرهنگی جامعه عرب را از منظر شعر او مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. بدیهی است که دست‌آورد این نوشتار، موجب ارتقا و افزایش سطح آگاهی علاقه‌مندان به ادب سیاسی نسبت به ساختار قدرت مطلقه سیاسی در جامعه عرب و پیامدهای مهم آن از منظر شعر احمد مطر خواهد شد.

واژه‌ها کلیدی: احمد مطر، شعر عربی معاصر، ادب سیاسی، پیامد استبداد

۱. عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی mohseni.310@yahoo.com

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۳/۲۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۲/۲۰

۱- مقدمه

احمد مطر به صورت کوتاه درباره خود می‌گوید: «مردی که متولد شد، زندگی کرد و مرد.» (عایش، ۲۰۰۶: ۷) وی «در بصره به دنیا آمد و در آغاز جوانی به دلیل فشار بعضی‌ها به کویت گریخت؛ ولی کویت نیز او را تحمل نکرد و به بریتانیا گریخت. او، دارای چهار فرزند است: یک دختر و سه پسر.» (همان) مطر در آغاز چهارده سالگی عمر خود، شروع به سرودن شعر کرد؛ البته، شعرهای نخستین وی، بیشتر صبغه رومانتیکی و تغزلی داشت، ولی طولی نکشید که «نزاع و کشمکش میان مردم و حکومت بر سر آزادی و عدالت، او را وارد عرصه‌های مبارزه سیاسی نمود؛ تا جایی که سراپای وجودش تبدیل به شورش، اعتراض و انقلاب شد.» (مطر، ۲۰۱۱: ۵) به هر روی، اوضاع آشفته سیاسی و اجتماعی عراق، آرامش و سکوت او را به هم ریخت و وی را مجبور ساخت تا با تمام وجود به ساحت خطرناک مبارزات سیاسی گام نهد. تا آنجا که وی می‌گوید:

«نوشتن و سرودن برای من، نوعی اعتراض علیه اوضاع نابسامان جهان عرب است. تلاشی است برای باز پس گرفتن انسانیت به غارت رفته‌ام و این از آن‌رو است که خداوندی که مرا خلق کرد به من امر فرمود که بخوانم و ... من می‌کوشم که قبرم را با «قلم» نبش کنم و جنازه‌ام را پیش از تعفن برابم تا بتوانم فریاد بزنم و در فریادم، فریاد هزاران زنده به‌گور دیگر را خلاصه کنم؛ زیرا من می‌دانم «کلمه»، معجزه این امت و شعر، دست و چشم و مجاری تنفسی این مردم است. شعر، شراره‌ای است که فتیله این بمب را مشتعل می‌کند و شاعر، فرمانده از جان گذشته‌ای است که برای ملت خویش یک شاهد و یک شهید است، نه مطربی که شغلش تسلی مزاج سلاطین باده‌گسار باشد.» (حسینی، ۱۳۶۷: ۳۲)

روحیه انقلابی و ستم‌سوز او، دشمنی شدید حکومت مستبد را علیه وی برانگیخت؛ تاجایی- که او را به ناچار، وادار به هجرت به کویت کرد. وی در کویت و در نشریه «القبس» با «ناجی العلی»، نقاش و کاریکاتورریست انقلابی و شهیر فلسطینی به تحلیل مسایل فرهنگی پرداخت. منتها، «اندیشه پویا و انقلابی وی، او را دوباره به مبارزات سیاسی کشاند. مطر بدون هیچ واژه-

ای، سرودن اشعار آتشین و کوبنده خود را علیه ظلم و استبداد ادامه داد. زبان تند، گزنده و ستم‌سوز او، موجب شد که در آنجا نیز، جباران عرب، گریبان مطر را رها نکنند؛ لذا، مجبورش ساختند تا کویت را نیز ترک کند. (همان) او در تبعیدی ناخواسته از سال (۱۹۸۶م) تاکنون در لندن سکونت گزیده و مبارزات خود را همچنان ادامه می‌دهد.

۱-۱- بیان مسئله

در این حقیقت نمی‌توان تردید نمود که ساختار قدرت در بیشتر کشورهای عربی و به ویژه عراق، ساختاری غیر دموکراتیک و استبدادی است. این امر، ناشی از عوامل بسیاری است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «۱. سنت استبداد شرقی و تسلط دولت‌ها بر منابع عمده ملی ۲. تفسیرهای سنتی قبیله‌گی و بنیادگرایانه از اسلام؛ اقتصاد نفتی و دولت رانتی؛ تداوم ساختار قبیله-ای؛ ضعف نهادهای مدنی و ...» (بشیریه، ۱۳۸۷: ۳۴) بدیهی است که این استبداد، پیامدهای ناگوار بسیاری در عرصه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی عرب بر جای گذاشته‌است که فهم آنها بسیار مهم است. از این رو، این پژوهش از نوع کیفی و با شیوه‌ای تحلیلی با تأکید بر مبانی نظری ادبیات مقاومت در دیوان شعر احمد مطر به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد:

۱. احمد مطر، تا چه حد از مبانی نظری علوم سیاسی مدرن آگاه و از آنها در شع ر خود بهره‌جسته‌است؟

۲. از منظر شعر مطر، مخرب‌ترین پیامدهای فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی استبداد کدام است؟

۳. تحلیل اشعار سیاسی احمد مطر، چه دستاوردهایی برای مخاطبان در پی دارد؟

۱-۲- پیشینه بحث

درباره مضامین سیاسی و ویژگی‌های ساختاری و محتوایی شعر احمد مطر، مقاله‌ها و کتاب‌های درخور تأملی نگاشته شده‌است که علاوه بر منابعی که در مقدمه این نوشتار به آنها اشاره

شد، تنها به ذکر چند نمونه دیگر اشاره می‌شود: «السخرية في شعر احمد مطر»، عنوان مقاله‌ای تحلیلی از دکتر صالح علی الجمیلی، استاد دانشکدهٔ تعلیم و تربیت دانشگاه تکریت است که در (۲۰۰۶م) در سایت «بواب العرب»، مندرج است. وی در این مقاله، دربارهٔ نوآوری‌ها و شیوه‌های گوناگون طنز در شعر مطر سخن گفته‌است. «مفهوم آزادی در شعر احمد مطر»، عنوان مقاله‌ای است از حسن مجیدی و محمد حیدری، منتشر در نشریهٔ ادبیات پایداری دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه شهید باهنر کرمان. این مقاله به طور کلی به مفاهیم «عشق» و تفکر مطر نسبت به آزادی و میهن اشاره کرده و توضیح می‌دهد که مطر، چگونه با شعر به جنگ زور و ستم می‌رود. «پژوهشی در اندیشه‌های سیاسی اشعار احمد مطر» نام مقاله‌ای است از احمدرضا حیدریان شهری که در فصلنامهٔ «لسان‌المبین» دانشگاه بین‌المللی قزوین، منتشر شده‌است. ایشان نیز در این مقاله به صورت مجمل به پاره‌ای از اندیشه‌های سیاسی مطر از جمله: جایگاه مردم در شعر او، استقلال شاعر از احزاب سیاسی، بیان درد و غم آوارگان عرب و غارت ثروت‌های آنان و نیز خفقان سیاسی حاکم بر مردم اشاره نموده‌است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

به نظر می‌رسد که این پژوهش نسبت به پژوهش‌های یاد شده، دو تفاوت عمده دارد که اهمیت و ضرورت آن را روشن می‌سازد:

اولاً: برای نخستین بار، تأثیرپذیری احمد مطر از اندیشه‌ها و نظریه‌های سیاسی معاصر و نیز شباهت‌های اندیشه‌های سیاسی وی با آنها مورد بررسی قرار گرفته‌است.

ثانیاً: برای اولین بار، پیامدهای مخرب استبداد بر روح و روان فردی و اجتماعی مردم به صورت منسجم در اشعار احمد مطر مورد تحلیل قرار گرفته‌است.

۲- بحث

۲-۱- پیامدهای اجتماعی و اخلاقی حکومت استبدادی

تجربه سیاسی-اجتماعی بشر در گستره تاریخ، این امر را اثبات کرده است که استبداد و فقدان آزادی سیاسی و اجتماعی از یک سو، همه ارزش‌ها و فضایل اخلاقی، اجتماعی و معنوی انسان را به نابودی می‌کشاند و از دیگر سو، انواع رذایل فردی و اجتماعی را در دامان خود-پرورش می‌دهد. در زیر، تنها به پاره‌ای از رذیلت‌های اخلاقی و فرهنگی‌ای اشاره می‌کنم که می‌توان نمودها و نشانه‌های فراگیر آن را در همه حکومت‌های استبدادی ملاحظه نمود. این رذیلت‌ها عبارتند از: نهادینه شدن ترس، رواج نفاق و دروغ، آلودگی و انحراف زبان، بحران هویت، انفعال و ذلت‌پذیری مردم در برابر ستم و سرانجام انحطاط اخلاقی، فرهنگی و اقتصادی و اکنون هر یک از مفاصل یادشده را نخست از دیدگاه پاره‌ای از صاحب‌نظران سیاسی و سپس از منظر شعر مطر، مورد بررسی قرار می‌دهم.

۲-۱-۱- نهادینه شدن ترس در مردم

«تاسیت» در این باره سخن مهمی دارد: «استبداد با دهشت‌افکنی، مردم را نسبت به هم بی‌اعتماد می‌کند تا آنان به فکر امنیت فردی خود بیفتند. چون، وقتی در پیکره واحدی متحد باشند، دلیر و جسور می‌شوند؛ اما وقتی به مخاطرات خود بیندیشند، ترسو و ضعیف می‌شوند.» (بوشه، ۱۳۸۵: ۲۱۶) هانا آرنت در این باره می‌گوید: «کارکرد واقعی ارباب در این است که مردم را پس از ترساندن، آنان را یک‌سره به افرادی مطیع تبدیل کند. (آرنت، ۱۳۹۰: ۱۰۶) اکنون دیدگاه‌های مطر را در این باره، بررسی می‌کنیم؛ مطر، اوج رواج ترس در میان مردم را که خود ناشی از هراس‌افکنی و شایعه‌پراکنی حکومت استبدادی در جامعه است، چنین بیان می‌کند:

«الملايين على الجوع تنام / وعلى الخوف تنام / وعلى الصمت تنام / و الملايين التي تُسرقُ من جيب النيام / تتهاوى فوقهم سيل بنادق / ومشانق، / و قرارات اتهام / آه لو يجدى الكلام، / آه لو يجدى الكلام، / آه لو يجدى الكلام، / هذه الأمة ماتت والسلام.» (مطر، ۲۰۱۱: ۶۶)

(ترجمه: میلیون‌ها عرب، شب‌هارا با گرسنگی، ترس و سکوت مرگبار، می‌خوابند. میلیون‌ها دلار از جیبشان دزدیده می‌شود ولی... به جای آن... سیل گلوله‌ها و طناب‌های دار و کیفرخواست-های ظالمانه بر سرشان فرو می‌ریزند. آه! ای کاش سخن‌گفتن و اعتراض‌کردن سودی در برمی‌داشت! افسوس! کاشکی انتقاد مؤثر بود.)

وی بر این است که هراس‌افکنی حکوت، مردم را بسیار ترسو کرده و شأن آنها را حتی از منزلت گوسفندان نیز پایین‌تر آورده‌است:

«وهي لقاء ذلها... تنغو و لاتخاف / ونحن حتى صمتنا من صوته يخاف / وهي قبيل ذبحها، تفوز بالأعلاف / ونحن حتى جوعنا / يحيا على الكفاف / هل نستحق، ياترى، تسمية الخراف.» (همان: ۲۳۶)

(ترجمه: با وجود آنکه با گوسفند، تحقیرآمیز رفتار می‌کنند؛ ولی او بعب می‌کند و نمی‌هراسد؛ درحالی‌که ما و سکوتمان نیز از صدای گوسفند می‌ترسیم، او اندکی پیش از ذبح شدنش، علف می‌خورد؛ درحالی‌که ما و حتی گرسنگیمان به بخور و نمیری از زندگی بسنده می‌کنیم. آیا به نظر شما، ما شایستگی عنوان گوسفند را داریم؟)

احمد مطر، با هوشمندی روان‌شناسانه‌ای، بر این باور است که دیکتاتورها خود از یک‌سو برای حفظ قدرتشان مردم را می‌ترسانند و از سوی دیگر به دلیل جنایت‌ها و ستم‌هایی که مرتکب می‌شوند، خود نیز از فضای باز و انتقاد مردم می‌ترسند. به باور مطر، حکومت استبدادی، تیغی دو دم است: هم مردم را برای بازداشتن آنها از خیزش می‌ترساند و هم اینکه، خود به دلیل فقدان مشروعیت سیاسی و حقوقی از آنان می‌ترسد:

«نخافُ من رئيسنا/ لانه يخاف/ هو الذي أخافنا/ من سيزيلُ خوفنا/ وكُلنا خوآف؟» (مطر،

(۲۰۱۱: ۲۷۲)

(ترجمه: از رئیسمان می‌هراسیم؛ زیرا وی (نیز) می‌ترسد. او کسی است که ما را می‌ترساند. چه کسی، ترس را از ما خواهد زدود، درحالی که همه ما ترسو هستیم.)
وی بر این گمان است که ترس، انسان را کاملاً از خود تهی نموده و او را به شیئی منفعل و بی‌خاصیت تبدیل می‌کند:

«ونحنُ نسلُ آدمٍ / لسنا من الأحياءِ في أوطاننا / ولا من الأموات / نهربُ من ظلالنا / مخافةً انتهاكنا /... نهربُ للمرأةِ من وجوهنا / ونكسرُ المرأةَ / خوفَ المداهماتِ ! / نهربُ من هروبنا / مخافةً اعتقالنا / بتهمةِ الحياةِ ! / صحننا بصوتِ يائسٍ: / يا أيها الولاةُ / نريدُ أن نكونَ حيواناتٍ / نريدُ أن نكونَ حيوانات!» (همان: ۷۹)

(و ما بنی آدم! در میهن خود نه جزو زنده‌ها به‌شمار می‌رویم و نه جزو مرده‌ها از ترس هتک - حقوق و حرمتان از سایه خویش نیز می‌هراسیم. به‌هنگام نگاه کردن به آئینه، چون از چهره خود می‌ترسیم. از این‌رو، آن را می‌شکنیم. از ترس اینکه مبدا به خاطر زنگی کردن، مورد تهمت - حکومت قرار بگیریم و زندانی شویم از فرار کردن نیز می‌هراسیم. با فریادی نومیدانه می‌گوییم: ای حاکمان! ما می‌خواهیم حیوان باشیم؛ می‌خواهیم حیوان باشیم!)

زیرا، به‌گمان وی، مرگ از آغاز تولد و ظهور خود تاکنون در شهر او جا خوش کرده‌است. چون سبک‌ترین حکم دستگاه قضایی حکومت، اعدام مخالفان است: «مدینهٌ مذ وُلِدَتْ / تقاعدَ الموتُ بها / ... و أهونُ الأحكامِ في قانونها: / عقوبةُ الإعدام.» (همان: ۳۶)

۲-۱-۲- رواج نفاق و دروغ

به عقیده افلاطون: «در نظام بر پایه جباریت، هیچ کس، طبیعی و صادق نیست. همه نقش‌بازان ریاکاری می‌شوند که برای هم نقش بازی می‌کنند تا منافع خود را بیشتر کنند.» (بوشه، ۱۳۸۵:

(۷۲) «کمتر چیزی که استبداد بر اخلاق مردم وارد می‌کند، وادار کردن نیکان مردم به رفتار منافقانه و ریاکارانه است.» (کواکبی، ۱۳۶۳: ۱۲۷) احمد مطر، این چنین نقاب از چهره این رذیلت اخلاقی در جامعه عرب برمی‌گیرد:

«نَافِقٌ / ثُمَّ نَافِقٌ / لَا يَسْلَمُ الْجَسَدُ النَّحِيلُ مِنَ الْأَذَى / إِنْ لَمْ تُنَافِقْ / نَافِقٌ / فَمَاذَا فِي النِّفَاقِ / إِذَا كَذَّبْتَ وَأَنْتَ صَادِقٌ / نَافِقٌ / فَإِنَّ الْجَهْلَ أَنْ تَهْوَى / لِيَرْقَى فَوْقَ جُتَّتِكَ الْمَنَافِقُ.» (مطر، ۲۰۱۱: ۶۰)

(ترجمه: دو رو باش و نفاق بورز! زیرا، آدم ناتوان از آزار دیگران در امان نیست. اگر نفاق نورزیده‌ای، بورز! مگر نفاق چه عیبی دارد آنگاه که دروغ بگویی ولی، راستگو باشی؟ عین نادانی است که اجازه بدهی افراد منافق از اندام نحیف تو بالا روند و خود تو سقوط کنی.)

به هررو در جامعه استبدادزده عرب، هیچ کس با دیگری رو راست نیست و کسی به دیگری اعتماد ندارد. لذا، ترس از جاسوسان فراگیر حکومت، به صورت طبیعی، بدینی عمومی را دامن زده و موجب تشدید دورویی و ریاکاری در میان مردم می‌شود:

«كُلُّ مَنْ حَوْلَكَ غَادِرٌ / كُلُّ مَنْ حَوْلَكَ غَادِرٌ / لَا تَدَعِ نَفْسَكَ تَدْرِ بِنَوَايَاكَ الدَّفِينَةَ / وَعَلَى نَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَازِرٌ.» (همان: ۴۹)

(ترجمه: همه کسانی که پیرامون تو را فرا گرفته‌اند، حيله‌گرند. آری! همه نیرنگ‌بازند. حتی به نفس خود اجازه مده رازهای نهانیت را بدانند از خودت نیز بترس.)

مطر، بر پایه دلایل یاد شده و تجربه‌های ملموسی که اندوخته‌است، درمندان به فلسطینیان - مبارز کرانه باختری توصیه می‌کند که، هرگز، نه فریب ستایش‌ها و لبخندهای ریاکارانه حاکمان عرب را بخورند و نه گول توده مردم عادی ولی ترسو و عافیت‌طلب را؛ همچنانکه به حمایت آنان نیز دل نبندند:

«یا جنوبی / فلاتُصغِ لهمْ / وَاكُنْ بِنَعْلِكَ هوی هذا الهوانُ / لیس فیهم أحدٌ یملكُ حقَّ الامتنانِ / كلهم فوقَ ثنایاهُ انبساطُ / وبأعماقِ طویایه احتقانُ! / هم جميعاً فی قطارِ الذلِّ ساروا / بعدما ألقوكَ فوقَ المزلقانِ / هم جميعاً / أو تقوا بالغدرِ أیدیک / وهم أحيوا أعادیک.» (همان: ۳۳۲)

(ترجمه: ای رزمنده جنوب (کرانه غربی)؛ به حاکمان و سیاست‌بازان گوش مده! و گرد و غبار خواری - سازش - را از کفش‌هایت بزدا. زیرا در میان آنان، کسی که قدرشناس و صادق باشد، یافت نمی‌شود. همه آنها در ظاهر چهره‌ای خندان و گشاده دارند ولی در همان دم، عمق - وجودشان پر از کینه است. همه آنان بر مرکب ذلت و خواری سوارند. آنها پس از آنکه به نیرنگ، دست و پایت را بستند در مخاطرات افکندند و دشمنانت را حیات بخشیدند.)

۲-۱-۳- آلودگی و انحراف زبان

درباره چستی آلودگی زبان گفته‌اند: «مهم‌ترین ویژگی این نوع از آلودگی - به تعبیر هری فرانکفورت - آن است که پروای حقیقت ندارد. از نظر او، دروغگو با عطف نظر به حقیقت، عامدانه حقیقت را وارونه جلوه می‌دهد. به بیان دیگر، زبان آلوده، رابطه‌اش با واقعیت مخدوش - است.» (زمانیان، ۱۳۸۹: ۱) یکی از زمینه‌های استفاده از بار عاطفی زبان آلوده، تبلیغات سیاسی - است. مثلاً، امریکا دخالت خود در ویتنام را «دفاع از آزادی و دموکراسی» می‌نامید. همین‌طور: «فلسطینیانی را که برای باز پس‌گیری زمین‌هایشان در کرانه غربی با اسرائیل می‌جنگند هم می‌توان «مبارزان راه آزادی» نامید و هم «تروریست»؛ درحالی‌که واقعیت این است که آنان در حال - مبارزه‌اند.» (هال، ۱۳۸۶: ۶۴) تاسیت نیز بر آن است که «استبداد با بال و پر دادن به چاپلوسی و فرومایگی، زبان را به فساد می‌کشاند و بی‌صدافتی و ریاکاری را به روابط اجتماعی وارد می‌کند.» (بوشه، ۱۳۸۵: ۱۵۷)

مطر، با اشرافی که بر مبانی نظریه‌های سیاسی مدرن دارد، وارونه‌نمایی و حق‌پوشی مزورانه را در حکومت‌های استبدادی چنین افشا می‌کند:

«فی حَقْدِنَا / أَرَجُ النَّسَائِمِ ..جَيْفَةً / وَبِحَبْنَا: / روثُ البهائمِ، بُرْتُقَالُ! / وَإِذَا سَهَّاجَحْشُ / فَأَصْبَحَ كَادِرًا فِي حَزِينِنَا / قُدْنَا بِهِ الدُّنْيَا / وَسَمَّيْنَا الرَّفِيقَ : (أَبَا زِمَالُ)! / وَإِذَا ادَّعَى الْفَيْلُ الرَّشَاقَةَ / وَ ادَّعَى وَصَلًا بِنَا / هَاجَتِ حَمِيَّتُنَا / فَأَطْلَقْنَا الرَّصَاصَ عَلَى الْغَزَالِ! / كُنَّا كَذَاكَ وَلَا نَزَالَ.» (مطر، ۲۰۱۱: ۱۵۱)

(ترجمه: از روی کینه، بوی خوش نسیم را بوی مردار احساس می‌کنیم. از روی خودشیفتگی، سرگین حیوانات را پرتغال می‌بینیم! هرگاه از روی غفلت ما، کره الاغی عضو تشکیلات ما شود، رهبر جهانش می‌کنیم و یا او را رفیق و همکلاسی خود به‌شمار می‌آوریم! هرگاه فیلی، ادعا کند که خوش‌اندام و زیباست و به ما نیز ملحق گردد، غیرتمان به جوش آمده و آهوان معصوم را به رگبار می‌بندیم! ما این‌گونه بوده‌ایم و هنوز هم این‌گونه‌ایم.)
مطر اما در قالب اسلوب استفهام انکاری، وارونه‌نمایی حقایق را که روش رایج روزگار است، این‌گونه از خود دور می‌کند:

«أ أقولُ للقوَادِ يَا صِدِّيقُ، أَوْ / أدعو البغِيَّ بِمَرِيَمِ العذراءِ؟ / أ أقولُ للمأبُونِ حِينَ رُكوعِهِ: / "حَرَمًا" أَمْسَحُ ظَهْرَهُ بِنَتَائِي؟ / أ أقولُ لِلصِّ الَّذِي يَسْطُو عَلَيَّ / كَيْنُونْتِي: شُكْرًا عَلَيَّ الْغَائِي؟ / الحَاكِمُونَ هُمُ الْكِلَابُ، مَعَ اعْتِدَارِي / فَالْكِلَابُ حَفِيظَةٌ لوفَاءِ / وَ هُمُ اللُّصُوصُ الْقَاتِلُونَ الْعَاهِرُونَ / وَ كُلُّهُمْ عَبْدٌ بِلَا اسْتِثْنَاءٍ! / فَالْدِينُ مَعْتَقَلٌ بِتَهْمَةٍ كُونَهُ / مُنْطَرَفًا يَدْعُو إِلَى الضَّرَاءِ.» (همان: ۶)

(ترجمه: آیا بدکارگان را دوست بنامم و زناکاران را مریم پاک خطاب کنم؟ آیا فرد فاسق را به هنگام تواضع، محترم شمارم و با ستودن او، دامن آلوده و ننگینش را میرا از گناه گردانم؟ آیا از دزدی که همه هستی‌ام را به غارت برده و بی‌اعتبارم ساخته‌است، سپاسگزاری کنم؟ حاکمان عرب همانند سگ‌هایند. البته، با پوزش از سگ‌ها! چون، آنها موجودات باوفایی هستند؛ بنابراین، تبهکاران و قانون‌شکنان واقعی، حاکمان‌اند. همه آنها خود برده استعمارند. آنها

به این بهانه که اسلام، مکتبی افراطی است و به (انقلاب) فرامی‌خواند، آن را به اسارت گرفته-
اند.)

وی در فراز دیگری از سروده‌هایش، آلودگی زبان به دروغ را که خود محصول خفقان
سیاسی است، چنین بیان می‌کند:

«أَمِنَ الْفَحْشَاءَ أَنْ أَسْتَنْكَرَ الْفُحْشَ / وَأَدْعُو الْعَيْبَ عَيْبًا؟ / أَيْسَمَى الصِّدْقُ سَبًّا؟! / حَسَنًا.. /
هذی حمیرٌ نَهَقَتْ.. / ماذا تسمی الحمیرَ النَّاهِقَه؟» (همان: ۱۷۳)

(ترجمه: من، اگر پلیدی‌ها را برنتایم، کار زشتی کرده‌ام؟ و اگر عیب‌ها را بر ملا کنم
مرتکب ننگی شده‌ام؟ آیا راست گفتن دشنام است؟ خیلی خوب! این الاغ نیز عرعر کرد، آن را
چه می‌نامید؟)

مطر در نهایت، ماهیت فریب، دروغ و فساد رسانه‌های دولتی عرب را این‌گونه بر آفتاب
می‌افکند:

«كل حرف في مجلات الخليفة / ليس إلا خنجرا يفتح جرحا / يدفع الشعب نزيفه! / لا
تقيدني بأسلاك الشعارات السخيفة.» (همان: ۲۷۴)

(ترجمه: هر سخنی که مجلات حکومتی بیان می‌کنند، چون شمشیری است بر پیشانی
حقیقت. زیرا، زخم تازه‌ای می‌گشاید و خون‌بهای آن را مردم می‌پردازند. پس، مرا با شعارهای
تو خالی و زشت دولتی به زنجیر مکش.)

۲-۱-۴- بحران هویت

«بحران هویت» را چنین تعریف کرده‌اند: «زمانی که فرد، ایمانی به خود ندارد و خود را باور
نکرده و ارزش‌هایش را نشناخته و نمی‌داند کیست، کجاست و چه می‌کند، به «بحران هویت»
مبتلا می‌شود.» (آزمندیان، بی‌تا: ۱) هانا آرنت بر آن است که «بی‌ریشگی - بحران هویت - به
معنای از دست دادن هرگونه جا و شأنی در جهان است. یعنی احساس نوعی زاید بودن و بی-

ریشگی و این مقدمه تنهایی است.» (آرنت، ۱۳۹۰: ۳۳۰) احمد مطر با آگاهی از این پدیده شوم، نشانه‌های بحران هویت را که خود مولود منزوی شدن و انفعال فرد در جامعه استبدادی است در قالب خطابی نمادین به خود، این‌گونه بازتاب داده‌است:

«كلُّ عمري لِلدِّي يعرفُ عني: / مَنْ أنا؟ / أين؟ / و مِنْ أَيِّ بلادٍ / مالَّذي نَصَعُهُ في عُمُرٍ / نقصانُهُ في الإزدِيادِ! / أنتَ لَاحيٌّ، و لا مَيِّتٌ / و لا أنتَ على خَطِّ الحِيادِ / أنتَ شَيءٌ مُبهمٌ / يَسبِحُ بينَ الشَّيَاطِينِ / و ما بينَ العبادِ / عائشٌ من غيرِ زادٍ / مَيِّتٌ دونَ معادٍ / عربيٌّ أنتَ، / في المَنفَى / و منفاكِ بلاد.» (مطر، ۲۰۱۱: ۲۹۳)

(ترجمه: همه عمر من، برای کسی که چیزی از من می‌داند عبارت است از: من کی‌ام؟ در کجا هستم؟ و از چه سرزمینی؟ در عمری که دم به دم رو به کاستی می‌رود، چه می‌توانم بکنم؟ من نه زنده‌ام و نه مرده. بی‌طرف هم نیستم. من چیزگنگی هستم که در میان اهریمنان و بندگان خدا شناورم، بی‌توشه زندگی می‌کنم، مرده‌ای بی‌بازگشتم. من عربی تبعیدشده‌ام و تبعیدگاه من، کشور من است.)

مطر در سروده دیگری، سرگشتگی، سراسیمگی و بحران هویت خود را که مولود زندگی - در غربت و فشارهای روانی ناشی از آن است این‌طور بازگو کرده‌است:

«وَأنا أجزى. / أجزى، أجزى، أجزى .. / أوطاني شُغلي .. و الغُربةُ أجزى! / يا شِعْرى / يا قاصِمَ ظهري / هلْ يُشبهني أحدٌ غيري ؟ / في الهِجرَةِ أَصْبَحْتُ مُقيماً... / أينَ غداً أَصْبِحُ ؟ / لا أدري. / هلْ حَقًّا أَصْبِحُ ؟ / لا أدري . / هلْ أعرِفُ وجهي ؟ لا أدري. / كمُ أَصْبِحَ عُمري ؟ / لا أدري. / عُمري لا يدري كمُ عمري ! / كيفَ سيدري ؟! / مِنْ أوَّلِ ساعةٍ ميلادي / وَأنا هِجْري!» (همان: ۱۸۷)

(ترجمه: من به شتاب می‌روم به شتاب به شتاب و به شتاب می‌روم، میهن من دل‌مشغولی من و غربت، پاداش من است. ای شعر من! ای در هم شکننده توانم! آیا کسی مرا با دیگری می-

سنجد؟ در هجرت سکنی گزیده‌ام. صبح فردا در کجا خواهم بود؟ نمی‌دانم. آیا به راستی، صبحی خواهم داشت؟ نمی‌دانم. آیا من چهره‌ی خود را می‌شناسم؟ نمی‌دانم! عمرم چقدر است؟ این را نیز نمی‌دانم. عمرم نیز نمی‌داند چند سال دارم و چقدر زندگی خواهم کرد؟ چگونه اندازه‌ی آن را دریابد، در حالی که از آغاز تولدم در هجرت بوده‌ام!

مطر از مخاطبان فرضی‌اش ملتسانه می‌خواهد که هویت و شخصیت واقعی او را به وی برگردانند:

«رُدُّوا الْإِنْسَانَ لِأَعْمَاقِي / وَ خُدُّوا مِنْ أَعْمَاقِي الْقِرْدَا / أَعْطُونِي ذَاتِي / كِي أَفْنِي ذَاتِي / رُدُّوا لِي بَعْضَ الشَّخْصِيَّةِ / كَيْفَ تَفُورُ النَّارُ بِصَدْرِي / وَ أَنَا أَشْكُو الْبِرْدَا؟» (همان: ۲۲)

(ترجمه: انسانیتیم را به ژرفای وجودم برگردانید و مسخ‌شدگی و میمون‌صفتی را از اندرونم بزدايید، خودم را به من برگردانید تا آن را نابود سازم، پاری از شخصیتیم را به من برگردانید. درحالی که من از سرما می‌نالم، درشگفتم که چگونه شعله‌های آتش از سینه‌ام زبانه می‌کشد؟)

مطر می‌گوید از آنجا که خبرچینان، همه‌جا دنبال او هستند و پیوسته تحقیرش می‌کنند، جز اندوه خوردن، چیزی از خود نمی‌داند و نمی‌شناسد:

«أَنَا لِأَعْرِفُ عَنِّي أَيَّ شَيْءٍ / غَيْرِ حَزْنِي / فَهُوَ أُمِّي وَأَبِي - رَغْمَ أَنْفِي - بِالتَّبَنِّي / وَ أَنَا لَا شَأْنَ لِي قِطْعًا / بِمَا يَحْدُثُ مَا بَيْنِي وَبَيْنِي! / فَكَمْ مِنْ مَرَّةٍ جِئْتُ إِلَى نَفْسِي عَلَى الْمَوْعِدِ / لَآكِنْ.. لَمْ أَجِدْنِي.» (همان: ۱۰۸)

(ترجمه: من، جز اندوهانم، چیزی درباره‌ی خودم نمی‌دانم. اندوه، پدر و مادر من است و من برخلاف میلم فرزندخوانده‌ی آن. به‌راستی که من در برابر آنچه میان من و خودم روی می‌دهد، هیچ نقشی ندارم. بارها به نفس خودم مراجعت کردم؛ ولی، خودم را نیافتم.)

۲-۱-۵- گسترش اندوه و افسردگی در میان جامعه

واقعیت آن است که وقتی در یک نظام استبدادی، روابط حکومت با شهروندان بر زور، دروغ، ارعاب و بی‌اعتمادی عمومی استوار باشد؛ طبیعی است که آنها به درون تنهایی خود

بخزند و روابط خود را با دیگر هموعان خود بگسلند. بدیهی است که این امر، آنان را غالباً، هم بی‌هویت می‌کند و هم در اندوهی دایمی گرفتار می‌سازد. مطر با نکته‌سنجی تحسین برانگیزی، این آفات روانی را در جامعه عرب چنین توضیح می‌هد:

«أَيُّهَا الْحُزْنُ الَّذِي يَغْشَى بِلَادِي / أَنَا مِنْ أَجْلِكَ يَغْشَانِي الْحُزْنُ / أَنْتَ فِي كُلِّ مَكَانٍ / أَنْتَ فِي كُلِّ زَمَانٍ / دَائِرُ تَخْدُمِ كُلَّ النَّاسِ / مَنْ سَتْرَضِي، أَيُّهَا الْحُزْنُ، وَمَنْ؟! / وَ مَتَى تَأْتِي مِنْ سَكْنِي بِلَادِي / أَنْتَ فِيهَا مُتْمَنُّنٌ؟! / إِنِّي أَرْغَبُ أَنْ أَرْحَلَ عَنْهَا / إِنَّمَا يَمْنَعُنِي حُبُّ الْوَطَنِ!» (همان: ۲۹۸)

(ترجمه: هان! ای اندوهی که سراسر میهنم را فراگرفته‌ای، من به خاطر سیطره تو اندوهگینم؛ زیرا در همه جا و همه وقت حضور داری. گرد همه می‌چرخد و به آنان خدمت می‌کنی! ای اندوهان! چه کسانی را خشنود خواهی نمود، چه کسانی؟ چه هنگام از میهنم رخت برمی‌بندی؟ گویی که اقامت تو در میهن من، پیشه دائمی تو است؛ از این رو، من مایلم از آنجا کوچ کنم. ولی، چه کنم که عشق به آن منصرفم می‌سازد.)

مطر می‌گوید: در حالی که غم و اندوه ناشی از زور، ظلم، سرکوب و سانسور بر همه جای میهنش سایه افکنده است، تصاویر حاکمان عرب، مزورانه و با چهره‌ای خندان و شادمان در همه جا نصب شده است:

«صَوْرَةُ الْحَاكِمِ فِي كُلِّ اتِّجَاهٍ / بِاسْمِ / فِي بَلَدٍ يَبْكِي مِنَ الْقَهْرِ بُكَاءً! / مُشْرِقٌ / نَاعِمٌ / فِي بَلَدٍ حَتَّى بِلَايَاهُ / بِأَنْوَاعِ الْبِلَايَا مَبْتَلَاةٌ! / صَادِحٌ / فِي بَلَدٍ مُعْتَقِلِ الصَّوْتِ / وَمَنْزُوعِ الشَّفَاةِ!» (همان: ۳۲۷)

(ترجمه: تصویر فرمانروا، با لبانی خندان و چهره‌ای شادان و سرحال در کشوری که مردمش از سرخشم می‌گریند و روزهای روشنش از روی یأس چون شب تاریک است در همه جا پیدا است. در کشوری که حتی مصیبت‌هایش نیز به انواع بدبختی‌ها مبتلاست در کشوری که فریادهای مردم را خفه نموده و لب‌ها را بریده‌اند، او فریاد می‌زند.)
به باور مطر، در کشور او همه پدیده‌ها، اندوه تولید می‌کنند و انرژی منفی بازتاب می‌دهند:

«كُلُّ ما فى بِلْدَتِي / يَمَلأُ قَلْبِي بِالْكَمَدِ / بِلْدَتِي غُرْبَةٌ رُوحٍ وَجَسَدٌ / غُرْبَةٌ مِنْ غَيْرِ حَدٍّ / غُرْبَةٌ فِيهَا
الملايينُ / وما فيها أَحَدٌ / غُرْبَةٌ مَوْصُولَةٌ / تَبْدَأُ فى المَهْدِ / ولا عَوْدَةَ مِنْها .. للأَبْدِ! / أَهْلَكَنِي غُرْبَتِي، يا
أَيُّها الشَّعْرُ / فَكُنْ أَنْتِ البَلَدُ / نَجِّنِي مِنْ بَلَدَةٍ لا صَوْتَ يَغشاها / سِوى صَوْتِ السَّكُوتِ / أَهْلها مَوْتِي
يَخافونَ المَنايا / ماتَ حَتَّى المَوْتِ / والحاكِمُ فيها لا يموتُ!» (همان: ۳۳۰)

(ترجمه: همه چیز میهن من، دلم را غمگین و افسرده می‌سازد. میهن من، غربت روح و تن است. غربتی نامحدود، غربت میلیون‌ها نفر و گویی کسی در آن نیست. غربتی که از گهواره آغاز می‌شود و تا ابد ادامه می‌یابد. ای شعر! غربت و تنهایی، نابودم ساخت، تو! میهن من باش و از کشوری که جز سکوت، صدایی از آن بر نمی‌خیزد، نجاتم بده. مردمان این کشور، مرده‌هایی هستند که از مرگ می‌ترسند. در آن، خود مرگ نیز مرده‌است و تنها، حاکم نمی‌میرد.)

از این رو در کشورهای عربی:

«وهوائنا آهائنا و ترابنا / دمعٌ و دمٌ / و سمائنا أجفان / و من المَجيرُ و قد جرت أقدارنا / فى
أن يجور الأهلُ والجيران.» (همان: ۳۱۲)

(ترجمه: تنفس‌هایمان، آه و ناله‌اند، خاکمان آمیخته به اشک و خون و آسمانمان، پلک-های گریان. چه کسی پناهمان می‌دهد در هنگامی که گویی مقدر شده که خویشاوندان و همسایه‌ها نیز به هم ستم کنند؟)

۲-۱-۶- رواج انفعال اجتماعی در جامعه

به قول متنبی:

من يهِنُ يسهلُ الهوانُ عليه ما ليجرحُ بميتٍ يلامُ

(ترجمه: هرکس، تن به خواری دهد، تحمل آن برایش آسان خواهد بود (بدان عادت خواهد کرد)، همچنان که بیشتر زدن به مرده بر وی کارگر نیست.)
به باور مطر، انفعال سیاسی و اجتماعی مردم و تسلیم شدن آنها در برابر استبداد و اعراب که خود نتیجه قهر استبداد است، پیامدی جز شکست در برابر اسرائیل و تن دادن اعراب به خفت و خواری در پی ندارد:

«مائتا مليون نمله / أكلت في ساعة جثة فيل / ولدينا مائتا مليون إنسان / ينامون على قبح
المدلة / ويفيقون على الصبر الجميل / مارسوا الإنشاد جيلاً بعد جيل / ثم خاضوا الحرب / لكن... /
عجزوا عن قتل نملة!» (همان: ۱۲۰)

(ترجمه: دویست میلیون مورچه در یک ساعت، فیلی را خوردند ولی، جمعیت دویست میلیون عرب، ذیلانه به خواب رفته‌اند (تسلیم اسرائیل شده‌اند). آنان صبح‌ها با «صبر جمیل» از خواب بر می‌خیزند! و نسل به نسل نیز سرودن را تمرین کردند و درگیر جنگ نیز شدند ولی از کشتن یک مورچه (اسرائیل) ناتوان گشتند!)

مطر، ضمن حمله‌ای تند و گزنده به مردم، مدعی است که نه تنها نمی‌توان چنین مردمان ذلت‌پذیری را بشر نامید بلکه افزون بر آن، آنها حتی شایستگی آن را ندارند که گوسفند و حیوان نامیده شوند:

«نزعم أننا بشر / لكننا خراف! / ليس تماماً.. إنما / في ظاهراً لأوصاف / نقاد مثلها؟ نعم / نذعن
مثلها؟ نعم. / نذبح مثلها؟ نعم. / تلك طبيعة الغنم و.. / هل نستحق، يا ترى، تسمية الخراف؟!»
(همان: ۱۸۳)

(ترجمه: می‌پنداریم که ما انسانیم؟ نه، بلکه گوسفندیم! البته در ماهیت نه؛ ولی در صفات مانند گوسفندیم؛ زیرا مانند آن رانده می‌شویم، همچون او می‌ترسیم و همانند او ذبح می‌شویم و اینها جزو سرشت گوسفند است. آیا ما استحقاق آن را داریم که گوسفند نامیده شویم؟!)

وی در سروده دیگری، ذلت و انفعال مردم در برابر دیکتاتورها را که ناشی از سرکوب مردم توسط حکومت و اعمال خشونت از سوی اوست، با استفهامی توییخی چنین به باد انتقاد می‌گیرد:

«أبيها الشعب / لماذا خلق الله يديك؟ / أ لکی تعمل؟ / لا شغل لديك. / أ لکی تأكل؟ / لا قوت لديك... / أنت لا تعمل / إلا عاطلاً عنك.. / و لا تأكل إلا شفتيك! / أنت لا تكتب بل تُكبت / من رأسك حتى أخصيک! / فلماذا خلق الله يديك؟ / أتظن الله - جل الله - قد سواهما.. / حتى تسوی شاریک؟ / أولتفلی عاریک؟ / حاش لله.. / لقد سواهما کی تحمّل الحکام / من أعلى الكراسی..

لأذنی قدمیک.» (همان: ۲۲۶)

(ترجمه: هان! ای مردم! چرا خدا دست‌هایتان را آفرید؟ تا کار کنند؟ شما شغلی ندارید تا کار کنید و بخورید؟ شما نانی ندارید، شما جز بیکاری و بطالت کاری ندارید! فلذا، جز لبان خود چیزی نمی‌خورید (تأسف و حسرت می‌خورید). شما به جای آنکه چیزی بنویسید از سر تا پا نوشته می‌شوید (تسلیم‌اید). پس، چرا خدا دست‌ها را آفرید؟ تنها برای اینکه سیل‌هایتان را مرتب کنید و ریشتان را بیارید؟ هرگز چنین نیست! بلکه، او دست‌ها را آفرید تا حاکمان را از روی تخت‌هایشان به زیر بکشید!)

اگر جز این است، پس به من پاسخ دهید چرا:

«فصیحنا ببعاء، قوینا مومیاء، / ذکینا یشمت فیہ الغباء / و وضعنا یضحک منه البكاء، / تسممت أنفاسنا حتی نسینا الهواء / و امتزج الخزی بنا حتی کرهنا الحیاء، / یا أرضنا، یا مهبط الأنبیاء، / قد کان یکفی واحد لولم نکن أغبیاء، / یا أرضنا، ضاع رجاء الرجاء، فینا و مات الإباء.» (همان: ۳۱)

(ترجمه: ادیبان ما، مانند طوطی، ابتکاری ندارند، توانمندان ما همچون مرده‌های مومیایی شده‌اند، باهوش‌های ما کودن‌اند و اوضاعمان اسف‌بار و گریه‌آور است، وجودمان مسموم گشته؛ تا بدانجا که تنفس را فراموش کرده‌ایم. ذلت با خونمان آمیخته شده است تا جایی که از هیچ چیز

شرم نمی‌کنیم. ای سرزمین ما! و ای مهبط پیامبران الهی! اگر مردم ما کودن نبودند، یکی از شما برای نجاتشان کافی بود. آه! در ما، امید به امید نیز تباه شده و غیرت و حمیتمان مرده‌است. مطر، آرزو می‌کند که کاشکی، مردم عرب می‌مردند؛ ولی، افسوس که مرده دیگر بار نمی‌میرد. آیا تا کنون مرده‌ای، مرگ دوباره داشته‌است؟ هرگز! «لا... لن تموت أمتی / کیف تموت؟ / من رأی من قبل هذا میتاً / يموت من جدید؟» (همان: ۹۲)

۲-۱-۷- انحطاط اخلاقی، فرهنگی و اقتصادی

رواج دروغ، نفاق و ریاکاری، تحریف زبان، بحران هویت و افسردگی مردم، پیامدی جز زوال ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و عقب‌ماندگی اجتماعی و اقتصادی در پی نخواهد داشت. به بیان کواکبی «استبداد، عقل، دین و دانش را به فساد می‌کشاند.» (کواکبی، ۱۳۶۳: ۸۱) دوتوکویل گفته‌است «استبداد، حتی اگر انتخابی و خیرخواهانه هم باشد، مردم را آهسته اما سرسختانه فاسد می‌کند.» (بوشه، ۱۳۸۵: ۳۳۷) ارسطو نیز گفته‌است: «تقریباً غیر ممکن است که شخصی در یک نظام سیاسی بد، انسان خوبی بشود.» (همان: ۹۲) بر پایه آنچه گذشت، اکنون دیدگاه‌های مطر در این باره را بازگو می‌کنم؛ مطر از انحطاط و از هم‌گسیختگی اخلاقی و اجتماعی جامعه عرب را که مولود حاکمیت تاریخی استبداد است، این‌گونه به صورتی دقیق، توصیف می‌کند:

«وطني ثوبٌ مُرَقَّعٌ / كُلُّ جُزءٍ فِيهِ مَصْنُوعٌ بِمَصْنَعٍ / وَعَلَى الثَّوبِ نُقُوشٌ دَمَوِيَّةٌ / فَرَّقَتْ أَشْكَالَهَا الْأَهْوَاءُ / لَكِنْ / وَحَدَتْ مَا بَيْنَهَا نَفْسُ الْهُوِيَّةِ: / عَفَّةٌ وَاسِعَةٌ تَشْقَى / وَعِهْرٌ يَتَمَتَّعُ!» (مطر، ۲۰۱۱: ۹۱)

(ترجمه: میهنم، چون لباسی وصله‌دار است که هر تکه از آن در کارخانه‌ای ساخته شده‌است. بر روی این لباس مندرس، خون بی‌گناهان نقش بسته، هواهای نفسانی، سیمای آن را از هم گسیخته و تنها هویت عربی به آن وحدت بخشیده‌است؛ عفت عمومی بر باد رفته و فسق و پلیدی رونق یافته‌است.)

در این بحبوحه:

«وعارُكْ أَنْكَ ضِدَّ العارِ! / في طوفانِ الشَّرْفِ العاهِرِ / والمجدِ العالی المُنهارِ / أَحْضَنْ ذَنْبِي /
بِيدِي قَلْبِي / و أَقْبَلُ عارِي مُغْتَبِطاً / لوقوفِي ضِدَّ التَّيارِ.» (همان: ۲۶۷)

(ترجمه: عیب تو این است که در هجوم طوفان بی‌شرفی و عظمت بر باد رفته، علیه پلیدی می‌جنگی! البته گناهم را بردوش می‌گیرم و این ننگ و عار را به خاطر ایستادگی‌ام در برابر این طوفان می‌بوسم.)

اکنون چه باید کرد؟ زیرا:

«عَرَبُ الأَمْسِ العَواشِمِ /...عَرَبُ اليَومِ (الحَواشِمِ) / فإِذاهُمُ / عِنْدما يُولَدُ، بالرُّشوةِ، / في أَكياسِهِمْ..
صَوتُ الدَّراهِمِ / يَذبِحونَ الشَّاعِرَ الحُرَّ / فِداءً لِلبِهايمِ! / زمن الحَواشِمِ!» (مطر، ۲۰۰۴: ۴)

(ترجمه: عرب‌های پیشین، نادان و ستمگر بودند و تازیان امروز، اهل استدلال و خردند؛ ولی، اینها با فرهنگ رشوه به دنیا می‌آیند و در خورجین‌شان، جرینگ و جرینگ سکه و پول به گوش می‌آید، اینها، شاعران آزاده را برای چهارپایان (حاکمان) سر می‌برند!)
وقتی اینگونه‌اید، پس:

«أبها الشعبُ المَجدِ / لعنة الله على مَجدك هذا! / و على المَجد التليد! / أي مَجدٍ يا بليد؟!»

(همان: ۲۱۷)

(ترجمه: ای مردم با شکوه! نفرین خدا بر این شکوه و آن عظمت دیرینه باد، کدام عظمت؟ و چه شکوهی؟ ای کودن!)

آخر شما از کدامین ارزش‌های ستوده و عظمت دیرینه، سخن می‌گویید وقتی که کشور مانند چهارپایان نابودگشته و ناوهای جنگی دشمن در آن اقامت گزیده‌است؟ «أى قيمة / للشعوبِ / المستقيمة / وسجاياها الكريمة / فى بلادِ هلكت / مثل البهيمّة / و استقلت / أساطيلُ العدى فيها
مقيمة؟» (همان: ۱۵۳)

مطر با شگفتی می‌پرسد:

«ما عندنا خبزٌ ولا وقود/ ما عندنا ماءٌ.. ولا سدود/ ما عندنا لحمٌ.. ولا جلود/ ما عندنا نقود/ کیف تعیشون إذن؟! / نعیش فی حب الوطن! / الوطن الماضی الذی یحتله الیهود/ و الوطن الباقی الذی یحتله الیهود! / ... نعیش خارج الزمن! / الزمن الماضی الذی راح/ و لن یعود/ و الزمن الآتی الذی/ لیس له وجود!» (همان: ۷۰)

(ترجمه: نانی، سوختی، آبی، غذایی برای سدّ جوع، گوشتی در بدن و پولی در جیب نداریم. پس؛ چگونه و با چه انگیزه‌ای زندگی می‌کنیم؟ با عشق به میهن! میهنی که اکنون یهود آن را اشغال نموده و باقیمانده آن را نیز به زودی تصرف خواهد کرد. ما بیرون از زمان به سر می‌بریم، زمان گذشته از دست رفت و زمان آینده نیز وجود ندارد!)

و فرجام این بحران‌ها نیز آن است که:

«و بلادنا تکتظُّ بالفقراء؟ / ...وبأی أرضٍ یحکمونَ و أرضنا/ لم یترکوا منها سوی الأسماء؟ / وبأی شعبٍ یحکمونَ، وشعبنا/ متشعبٌ بالقتل و الإقصاء/ یحیا غریبَ الدارِ فی أوطانه/ و مُطارداً بمواطنِ الغرباء؟» (همان: ۶)

(ترجمه: کشورمان از انبوه فقیران به تنگ آمده، آنان (دیکتاتورها) بر کدام کشور حکومت می‌کنند و بر کدام سرزمین؟ سرزمینی باقی نمانده جز آسمانش، ملت نیز با شکنجه و تبعید و استبداد آقایان- از هم پاشیده و در خانه و میهن خود غریبانه زندگی می‌کند و در غربت خویش سرگردان است.)

بنا به تعبیر روانشناسانه ارسطو «جباریت اتباع خود را به فقر می‌کشاند تا این که مردم ناچار شوند به شدت کار کنند و از سیاست و توطئه بازمانند.» (بوشه، ۱۳۸۵: ۱۰۴)

۳- نتیجه‌گیری

۱. مطر، درسروده‌های سیاسی خود، هم نشانه‌های استبداد و هم پیامدهای منفی آن را در خاورمیانه به درستی تحلیل نموده‌است.

۲. شعر مطر به روشنی نشان می‌دهد که وی، با مبانی نظری بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی - گذشته و معاصر به خوبی آشناست.
۳. شعر مطر، آیینۀ تمام‌نمای واقعیت‌ها و اوضاع نابسامان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای عربی است.
۴. از منظر شعر مطر، حاکمیت استبداد پیامدهای نامطلوب فراوانی در پی دارد؛ اولاً، دروغ را در میان جامعه رواج می‌دهد؛ ثانیاً، دورویی و ریاکاری را در میان مردم گسترش می‌دهد؛ ثالثاً، زبان را به فساد و انحراف می‌کشاند؛ رابعاً، باعث بروز و تعمیق بحران هویت می‌گردد؛ خامساً، حزن، اندوه و افسردگی را در مردم نهادینه می‌کند؛ سادساً، انفعال اجتماعی (بی‌تحركی) و ذلت‌پذیری را در مردم دامن می‌زند؛ سابعاً، موجب انحطاط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور می‌شود.

فهرست منابع

الف. کتاب‌ها

۱. آرنست، هانا. (۱۳۹۰). **توتالیتاریسم**. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ سوّم. تهران: ثالث.
۲. بشیریه، حسین. (۱۳۸۷). **گذار به مردم سالاری**. تهران: نگاه معاصر.
۳. بوشه، راجر. (۱۳۸۵). **نظریه‌های جباریت**. ترجمه فریدون مجلسی. تهران: مروارید.
۴. عایش، محمد. (۲۰۰۶). **احمد مطر شاعر منفی**. بیروت: دارالبیوسف.
۵. کواکبی، عبدالرحمان. (۱۳۶۳). **طبیعت استبداد**. ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار. قم: دفتر - تبلیغات قم.
۶. مطر، احمد. (۲۰۱۱). **الأعمال الشعریة الكاملة**. القاهرة: دارالحیاء.
۷. هال، استوارت. (۱۳۸۶). **غرب و بقیه**. ترجمه محمود متحد. تهران: آگاه.

ب. مقاله‌ها

۸. حسینی، حسن. (۱۳۶۷). «احمد مطر شاعر خنده‌های تلخ». مجله کیهان فرهنگی. شماره ۴۹ (به نقل از «الوطن العربی»). سال نهم. شماره ۴۳۱. ۱۹۸۵. ص ۵۴.

ج. سایت‌ها

۹. آزمندیان، علیرضا. (بی‌تا). «بحران هویت چیست؟». قابل دستیابی در سایت: www.seemorgh.com

۱۰. پناهنده، هومن. (۱۳۶۸). «زبان مغالطه‌آمیز». قابل دستیابی در [سایت «باشگاه‌اندیشه»](http://www.bashgah.net)

www.bashgah.net

۱۱. داوری اردکانی، رضا. (۱۳۷۶). «شاعران در زمانه عسرت». قابل دستیابی در سایت

«باشگاه‌اندیشه» www.bashgah.net

۱۲. زمانیان، علی. (۱۳۸۹). «زبان آلوده سیاست». قابل دستیابی در سایت فرهنگی «نیلوفر»

neelofar.org

۱۳. مطر، احمد. (۲۰۰۴). نشریه «الروایة». قطر. ص: ۴. www.raya.com